

# استالین مخوف

خنده و بیست میلیون

مارتین ایْمیس

ترجمه

حسن کامشاد



نشرنی

## فهرست مطالب

دربارۀ نویسنده و این کتاب ..... ۵

### بخش یکم . تباهی ارزش جان آدمی

۱۳	پیش‌زمینه
۱۵	اعتبارنامه
۱۶	پس‌زمینه
۲۰	سابقۀ بیشتر
۲۶	سیاسی‌شدن خواب
۳۳	سابقۀ بیشتر
۳۸	ده نظریه دربارهٔ ایلپیچ [لنین]
۴۸	کی به کی؟
۵۰	پایان
۶۶	تباهی ارزش جان آدمی در عمل (۱)
۷۰	تیکلای آخر
۷۵	تباهی ارزش جان آدمی در عمل (۲)
۷۷	عزیمت به سیارهٔ دیگر
۸۹	حماسهٔ درد و رنج گولاک
۹۶	سلول انفرادی
۱۰۰	آسان‌های جدید
۱۰۲	سیل نازک و سیل کلفت

### فهرست مطالب ۳

۲۴۲	.....	طعم دهان استالین
۲۴۴	.....	شجاعت بلشویکی
۲۴۷	.....	خون دوست دارد/ خاک روس
۲۵۳	.....	غم‌انگیزترین داستان
۲۵۵	.....	به‌سوی خزان
۲۶۵	.....	ساس
۲۷۴	.....	فرجام
۲۷۹	.....	کمال منفی

### بخش سوم . ما مردگان که برخیزیم

۲۸۹	.....	نامه به دوست
۲۹۸	.....	سرآغاز جست‌وجوی سلوک
۳۰۱	.....	شب‌های بوتیرکی
۳۰۴	.....	چهل روز کنگیر
۳۱۱	.....	آن‌گونه که شب آشنا با اختران است

۲۸۹	.....	نامه به دوست
۳۱۷	.....	پس‌گفتار: نامه به روح پدرم
۳۲۵	.....	قدرشناسی
۳۲۹	.....	فهرست آثار نویسنده
۳۳۱	.....	تمایه

## پیش زمینه

جمله دوم کتاب رابرت کانکوئست<sup>۱</sup>، حاصل اندوه: مالکیت اشتراکی شوروی و ترور- قحطی<sup>۲</sup>، چنین است:

برای آنکه حق مطلب در مورد بحث حاضر ادا شود شاید بتوان گفت در عملیاتی که در این کتاب به ثبت رسیده برای نه هر کلمه، بلکه هر حرف الفبا که به کار رفته، در حدود بیست جان آدمی تباه شده است.

همین جمله شاخص ۲۸۳۷ جان بشر است. کتاب کانکوئست ۴۱۱ صفحه دارد.

«سرگین اسبها را می خوردند، چون غالباً دانه‌های درسته گندم داشت» (۹۰۰ جان). «السکا و ویتریخوسکی<sup>۳</sup> با مصرف گوشت اسب‌هایی که در

---

۱. Robert Conquest، مورخ، محقق و شاعر انگلیسی- امریکایی که تاکنون هفده کتاب درباره شوروی نوشته است و نخستین کتابش *ترور بزرگ* (۱۹۶۸)، درباره جنایت‌های استالین، چهار سال پیش از انتشار جلد اول *مجمع الجزایر گولاگ* سولژنیتسین به چاپ رسید. کانکوئست، که در کتاب حاضر زیاد از او نام برده می‌شود، اینک در انستیتوی هوور در کالیفرنیا کار می‌کند. مآخذ مطالبی که در پانوشته‌ها نباشد در قدرشناسی در پایان کتاب ذکر شده است. - م.

2. *The Harvest of Sorrow: Soviet Collectivization and the Terror-Famine.*

3. Oleska Voytrykhovsky

مزرعه اشتراکی از مشمشه و امراض دیگر مرده بودند جان خود و خانواده‌اش را نجات داد» (۱۹۸۱ جان). کانکوئست از زمان مستند مقاله مانند واسیلی گروسمن، پیوسته روان<sup>۱</sup>، نقل می‌کند: «و چهره‌های کودکان سالخورده و رنج‌دیده می‌نمود، گویی هفتادساله بودند، و بهار که آمد دیگر چهره نداشتند. کله‌هایی چون سر پرندگان با منقار، یا چون سر قورباغه - باریک و گشاده‌لب - پیدا کرده بودند، و بعضی هم به ماهی می‌مانستند، با دهان باز» (۳۴۴۱ جان). گروسمن ادامه می‌دهد:

در کلبه‌ای انگار جنگ برپاست. هرکس مترصد دیگری است... زن علیه شوهر و شوهر علیه زن شوریده است، مادر از فرزندان بیزار است. در کلبه دیگری محبت تا واپسین دم مصون از تعرض است. زنی را می‌شناسم با چهار کودک. زن برای بچه‌ها قصه جن و پری می‌گوید تا گرسنگی‌شان را فراموش کنند. زبان زن به سختی می‌جنبند، ولی آنها را در آغوش می‌گیرد، درحالی‌که جان ندارد دست خالی‌اش را بلند کند. محبت درون زن آشیا ن کرده است، و مردم می‌دیدند آنجا که نفرت در میان بود افراد زودتر می‌مردند. با این حال، مهر و محبت هم کسی را نجات نمی‌داد. همه دهکده از بین رفت، یکی پس از دیگری. اثری از زندگی در آنجا نماند (این هم ۸۵۸۰ جان).

آدمخواری فراوان بود - و به شدت تنبیه می‌شد. ولی آدمخوارهای بینوا همه به اشد مجازات نمی‌رسیدند. در اواخر دهه ۱۹۳۰، هنوز ۳۲۵ آدمخوار اوکراینی در اردوگاه‌های بالتیک در حبس ابد بودند.

این قحطی دستاورد بشر بود: قوت و غذای روستاییان را از آنها گرفته بودند. روزنامه اوکراینی ویستی<sup>۲</sup>، در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۳، پلیس مخفی «هشیار»ی را ستود که توانسته بود «خرابکار فاشیستی» را دستگیر و رسوا

کند که در زیر کپه‌ای شبدر در حفرة‌ای مقداری نان پنهان کرده بود. خود واژه فاشیست، یکصد و بیست جان آدمی.

در صفحات کتاب بی‌همتای کانکوئست که، تکرار می‌کنم، ۴۱۱ صفحه دارد هر حرف معصوم اضافه، مثلاً «به» یا «بر»، نشانگر کشتار شش یا هفت خانواده بزرگ است.

### اعتبارنامه

من زمان‌نویس و منقد پنجاه و دو ساله‌ای هستم که به‌تازگی چندین مترکتاب در زمینه تجربه شوروی خوانده‌ام. در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹، من همراه تونی بلیر<sup>۱</sup> و ملکه [انگلستان] در جشن‌های دوهزاره لندن در بنای یادبود هزاره<sup>۲</sup> حضور یافتم. این مراسم را فستیوال تکنولوژی سرآمد در عالم رؤیای زیاشناختی قالب زده بودند، اما آن شامگاه بیشتر به اتراق پنج‌ساعته‌ای در یک فرودگاه درجه دو آلمانی می‌مانست، و برای جمعی آن شب شبیه تلاشی پنج‌ساعته فقط برای رسیدن به یک فرودگاه آلمانی درجه دو بود. پس من شکوه نمی‌کنم. من می‌دانستم که هزاره‌ای به‌وقوع نپیوسته و این سروصداها نشانه دل‌بستگی ما به صفرهاست. و ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ به‌هرحال هزاره نیست.<sup>۳</sup> ولی آن شب پایان قرن بیستم شمرده شد، و قرن بیستم را همه به اتفاق بدترین قرن بشر تا حال می‌شناسند (و این نظر را کتاب جدید رابرت کانکوئست، تأملاتی درباره‌ی قرن بیستم<sup>۴</sup>، که من آن موقع می‌خواندم، تأیید می‌کند). امیدوار بودم که در لحظه نیمه‌شب نوعی لرزه هزاره به من دست

۱. Tony Blair، نخست‌وزیر بریتانیا. - م.

2. Millennium Dome

۳. هفته هزاره نیمه‌شب ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ بود. چرا که ما بدون احتساب سال صفر از پیش از میلاد به پس از میلاد قدم نهادیم. ولادیمیر پوتین هزاره (ساختگی) را «دوهزارمین سالگرد سیحیت» توصیف کرد.

4. *Reflections on a Ravaged Century*